عبید رجب، شاعر مردمی تاجیکستان

بدیعی، نادره

اگر نگاهی به ادب گران سنگ ایران زمین و شعر پر ارج پارسی‏ بیندازیم،«عاشقانه‏ها»کم نیستند که بسیارند و بسیار هم بسیارند.چه‏ بسیار راز و نیازها،سوز و گدازها،اشک‏ها و هجران‏ها،سوختن‏ها و سوختن‏ها و...از غزل که کالبد ابریشمین عاشقانه‏هاست که بگذریم‏ به داستان‏ها و داستان‏ها و داستان‏ها می‏رسیم از بیژن و منیژه، خسرو و شیرین،شیرین و فرهاد،لیلی و مجنون،وامق و عذرا،ویس و رامین، سلامان و ابسال،زهره و منوچهر و...بسیاری رمان‏های دل‏انگیز پارسی که در ادب ایران و در کالبد شعر به ویژه مثنوی پرداخته و عرضه شده‏اند.

اگر نیک بنگریم سراسر ادب فارسی سرشار از عشق است که نه‏ تنها عشق زمینی و معشوق‏های زمینی چون منیژه،شیرین،لیلی، ویس و...تا آیدا که عشق‏هایی بزرگ و سترگ و گران ارج،از آن‏ حلاج عاشق تا حضرت مولانا و حضرت شمس،از آن سرداران ایران‏ سپاه تا عاشقانه این مرز و بوم و فرهنگ و زبان و ادب پارسی و بسیار عاشقان دیگر و معشوق‏های دیگر.

این حقیقتی‏ست که به آسانی در باور هر انسان آگاه می‏گنجد که‏ آدمی حتا در جنگ‏ها و ویرانی‏ها و پریشانی‏ها به عشق اندیشیده و می‏اندیشد،حتا در زیر چکمه‏های خش،در خشونت‏های سیاسی و در لگدمال ارتش‏های خود فروخته‏یی چون ارتش‏های سرخ کمونیسم‏ خشن و زندگی‏سوز،که خشونت‏های سیاسی و سیاستمداران خشن و ضدّ فرهنگ،شگفتا که خود عشق‏آفرین گشته‏اند!چرا که در برابر نهشت یا تز خشونت آنان،پادنشست آنتی‏تز لطافت و نازک‏اندیشی‏های عاشقانه،در کالبد عشق به میهنن عشق به فرهنگ، عشق به زبان،هویت و...رخ می‏نماید و هم نهشت یا سنتز آن،روزی‏ آزادی و رهایی سرزمین‏های زیر ستم است که آماج خشونت‏های‏ سیاسی،دست‏خوش خدکامگی رهبران خشن حکومت‏های‏ «توتالیستر»و سلطه‏طلب،دیکتاتورهای سرکوبگر و فیلیتاریست‏ گشته‏اند.

بیندیشیم به خشونت«استالینیستی»در شوروی پیشین و سرکوب فرهنگ،زبان و آداب پارسی در جمهوری‏های ایرانی و ایرانی‏تبار آن سرزمین سرخ فروپاشیده بیندیشیم به تاجیکستان گرامی‏ و عاشق،عاشق فرهنگ ایران،عاشق زبان فارسی،عاشق نوروز، عاشق عشق و عرفان،عاشق موسیقی ایرانی و عاشق شعر و فارسی و بیندیشیم به خیل عاشقان دین سرزمین گرامی به تاجیکستان.

نادره بدیعی

بیندیشیم به «عبید رجب»که یکی از عاشق‏ترین عاشقان آن دیار بود که بسی با عشق زیست،با عشق سرود و با عشق به جاودانگی‏ پیوست و آن روز که برای نخستین بار شعر«تا هست آدمی،تا هست‏ عالمی»را از او خواندم با شگفتی و ناباوری اندیشیدم که این سفر یکی‏ از عاشقانه‏ترین عاشقانه‏های زبان فارسی‏ست،شعری‏ست عاشقانه در بزرگداشت زبان فارسی در زیر چکمه‏های سرکوب‏گر ارتش سرخ و رودروی سرکوبگر ارتش سرخ و رو در روی دشمن،رو در روی‏ بدانیش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و...چه شهامتی...با چه‏ غیرتی!و چه عشقی...!و چه نیروی فرابرنده و جان بخشی،عشق به‏ زبان فارسی رو در روی خشونت سیاسی کمونیسم و میلیتاریسم سرخ! که آماجش از میان برداشتن زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در تاجیکستان گرامی و دیگر جمهوری‏های ایرانی و ایرانی‏تبار شوروی‏ پیشین بود.

چه شهامتی بود در این شعر که چشم در چشم دشمن بدوزی،رو در روی دشمن با قامتی افراخته بایستی و بسرایی که:

«هر دو به روی من،گرید عدوی من/کاین شیوه‏ی دری تو چون‏ دود می‏رود،نابود می‏شود/باور نمی‏کنم،باور نمی‏کنم،باور نمی‏کنم‏ /لفظی که از لطافت آن جان کند حضور/رقصد زبان به سازش و آید به دیده نور/لفظی به رنگ لاله‏ی دامان کوهسار/از تنگ شکرست، قیمت‏تر و عزیزتر از پند مادرست/زیب از بنفشه دارد و از ناب بوی، بوی/صافی ز چشمه جوید و شوخی ز آب جوی/نو نو طراوتی بدهد چون سبزه بهار/فارم چون صوت بلبل و دلبر چو آبشار/با جوش و موج خود،موجی چو موج رود/با ساز و تاب خود،با شهد ناب خود،دل‏ آب می‏کند،شاداب می‏کند/لفظی که اعتقاد من است و مرا وجود/ لفظی که پیش هر سخنم آورد سجود/چون خاک کشورم/چون ذوق‏ کودکی،چون بیت رودکی/چون ذره‏های نور رهبری پرستمش/چون‏ شعله‏های نرم سحر می‏پرستمش/من زنده و ز دیده‏ی من چون رود می‏رود؟/نابود می‏شود؟باور نمی‏کنم!/نامش برم به اوج سما می‏رسد سرم/از شوق می‏پرم/صد مرد معتبر،آید بر نظر/کان را چو لفظ بیت و غزل انشا نموده‏ام/با پند سعدی‏ام،با شعر حافظام/چون‏ عشق عالمی به جهان اهدا نموده‏ام/ترسان مشو عدو،قبحی ز من‏ مجو/کاین عشق پاک در دل دل‏پرور جهان/ماند همی جوان/تا هست آدمی،تا هست عالمی».

این واقعیتی‏ست انکارناپذیر که کمونیست‏های روسیه به شیوه‏هایی بسیار خشن و ضدّ انسانی دست می‏یازیدند تا به تنها خط همه‏ی جمهوری‏های شوروی پیشین را روسی کنند که تا آن‏جا که‏ بشود و می‏شد زبان،فرهنگ،تاریخ،دین،هویت مردمان جمهوری‏ها را از آنان بگیرند و هویتی دروغین،نادرست،برساخته و جعلی برای‏ آنان بسازند و بتراشند.

این واقعیتی‏ست که کمونیست‏ها دست به «تاریخ سازی»و جعل‏ و بر ساختن تاریخ و فرهنگ می‏زنند و هنوز فراموش نکرده‏ایم آن‏ صدای بدآهنگ بانویی روس اما فارسی‏دان را که از رادیوی اشغال‏ شده‏ی تاجیکستان و جمهوری آذربایجان(ارّان)ندا در می‏داد که‏ «رودکی شاعر روس»!و یا«نظامی شاعر روس»!

از این گونه هویت‏های جعلی بخشیدن و تلاش‏های ابلهانه و زبونانه در از میان بردن تاریخ و فرهنگ و زبان نه تنها ایرانیان و ایرانی‏تباران شوروی پیشین،دیگر جمهوری‏های زیر ستم و خشونت‏ کمونیست‏های روسیه،خود سبب شد تا این قوم‏ها یا ملیت‏ها بیش‏تر به دین،آیین،فرهنگ،زبان،هویت و ملیت خویش در آویزند و از درون‏ این خشونت‏ها،شاعران ملی،نویسندگان مردمی،عاشقان تاریخ، فرهنگ و زبان ملی رخ نمایند که بسیار از این شاعران و نویسندگان‏ ملی و شیفتگان تاریخ و فرهنگ و زبان و خطی ملی و نیاکانی به دست‏ خوشنت دژخیمان کمونیست جان باخته یا در اردوگاه‏های کار اجباری‏ یا در سیاه‏چال‏ها و تبعیدگاه‏های یخ‏آگین سیبری و دیگر مناطق‏ شوروی پیشین گرفتار آمدند و بسیار بودند شیفتگان و دلباختگان‏ تاریخ،هویت،فرهنگ و زبان که با شهامتی آفرین برانگیز در برابر سیاه‏کاری‏های سرخ‏پنداران،قد برافراشتند و با زبان شعر و ادب و با قلم و بیان و نمادسازی‏های دل‏انگیز،به میدان آمدند و از مرگ‏ نهراسیدند و مرد و مردانه به پاسداری از تاریخ،فرهنگ،ادب، زبان،دین،آیین و هویت ملی خود برخاستند که از آنان است عبید رجب.

او نه تنها از دلباختگان و شیفتگان فرهنگ ایران و زبان فارسی بود که او را می‏توان از بنیادگزاران ادبیات کودک و نوجوان در تاریخ این‏ روزگار تاجیکستان به شمار آورد،او از میان مردم برخاست که فرزند کشاورزی ساده و از خانواده‏یی روستایی در نزدیکی«پنج کنت»از سرزمین خجند که شاعری چون کمال خجندی را در تاریخ ادب فارسی‏ پرورده است.در سال 1311 خورشیدی به جهان آمد،تحصیلاتش در رشته‏ی زبان و ادب فارسی بود و بیش‏ترین تلاش خود را برای کودکان‏ تاجیکستان کرد تا آنان را با هویت و فرهنگ خود آشنا سازد.

در بسیاری نشریه‏های ویژه‏ی کودکان و نوجوانان نوشت و به‏ سردبیری نشریات ارزشمندی ادبی و فرهنگی هم‏چون نشریه‏ی‏ مشعل و صدای شرق در تاجیکستان رسید و سرانجام معاون‏ «مجمع اتفاق نویسندگان»(اتحادیه نویسندگان)گردید.

او به جز شعرهای پندآمیز و پندآموز که برای کودکان می‏سرود در مجموعه‏هایی چند هم‏چون«آرزوهای شیرین»،«صد و یک برگ»، «خوشه‏ی گندم»،«دردانه»و...به چاپ آمده‏اند،عبید رجب شعرهای‏ عاشقانه و داستان نیز سروده و نوشته است که از جمله‏ی دفترهای‏ شعر او می‏توان به «راز آبشار»اشاره کرد و داستان‏های بسیاری که به‏ زبان‏های دیگر به ویژه در سرزمین‏های که در شوروی پیشین جزء قمار آن به شمار می‏آمدند همانند زبان بلغاری،چک،صربی و زبان روسی‏ برگردانده شده است.

نیز،او داستان‏های نویسندگان این سرزمین‏ها را به زبان فارسی‏ -با گویش تاجیکی-برگردانده که در تاجیکستان چاپ و منتشر شده‏اند و برای اثرهای دل‏انگیز و شاعرانه‏اش و برای داستان‏هایش و برای‏ تألیف‏ها و ترجمه‏هایش،جایزه بزرگ«رودکی»را از آن خود کرد و چون از پایه‏گزاران ادبیات نوین کودکان و نوجوانان در تاجیکستان بود، جایزه‏ی بین‏المللی«هانس تریستین اندرسن»را نیز گرفت.

در شعرهایش نرمشی‏ست که روانی و خوش‏آهنگی از آن‏ می‏تراود،شعرهایش برای کودکان که از افسانه‏ها و متل‏های ایرانی و از آداب و رسوم و سنّت‏ها و ترادادها و فولکلور تاجیکستان مایه‏ می‏گیرد،برای کودکان آن سرزمین از گیرایی ویژه‏یی برخوردار است و بی‏سبب نیست که او را شاعر مردمی و شاعر مردم خوانده‏اند،نامواره‏ و لقب او شاعر مردم است که مردمان تاجیک و فرهنگ،آداب و رسوم‏ و آیین‏های سرزمین خود را به خوبی می‏شناخت.

او را کودکان و نوجوانان دیروز،امروز و فردای تاجیکستان دوست‏ دارند و خواهند داشت که از میان مردم برخاست،برای مردم گفت،و از مردم گفت که عاشق بود و یکی از عاشق‏ترین عاشقان زمانه بود، عاشق روحی ایرانی،فرهنگ خود،عاشق هویت،تاریخ و ملیت خود، عاشق زبان فارسی و شعر«تا هست آدمی تا هست عالمی»او از دیدگاه‏ من یکی از عاشقانه‏ترین عاشقانه‏های زبان فارسی است که به راستی‏ می‏توان این معشوق،این زبان برکرشمه و شکرین،این قند پارسی در کنار معشوق‏های نام‏آور زبان فارسی جای گیرد که زبان فارسی‏ «شیرین»است،«منیژه»است،«لیلی»است و...معشوق است و یکی‏ از جاودانه‏ترین معشوق‏های دلباختگان تاریخ،فرهنگ و هویت ملی‏ همه‏ی ایرانیان و ایرانی تباران و فارسی زبانان جهان.

عبید رجب در 22،مرداد 1383 به جهان مینو شتافت که زبان اهل‏ بهشت نیز پارسی هم هست،روانش شاد باد که یکی از عاشق‏ترین‏ عاشقان زبان پارسی بود که باید این زبان را با جان پاس داشت که از جان جوشیده و با جان ما ایرانیان-همه‏ی ایرانیان-از دریای خوارزم‏ تا دریای پارس و از سیحون تا کارون پیوندی ناگسستنی و جاودانه دارد و یکی از رازهای سربلندی،سرافرازی و ماندگاری فرهنگ دیرپا، گران‏ارج و گران‏سنگ ایران زمین ماست.

سدّ سیوند و پاسارگاد

تنگه‏ی بلاغی در شمال شهر شیراز(میان دو دشت‏ مرغاب و مرودشت)دارای ارزش تاریخی و فرهنگی بسیار با پیشینه‏یی به گستره‏ی ده هزار سال از آثار تمدنی ایران است. آبگیری سدّ سیوند در این منطقه،ممکن است بالفعل به از بین رفتن بخشی از این بقایای تمدنی و بالقوه به صدمه‏زدن به‏ سازه‏های دشت پاسارگاد(کاخ بار عام،کاخ دروازه،کاخ‏ اختصاصی،گور کمبوجیه و آرامگاه کوروش)بینجامد.

بسیاری از ایران دوستان خواستارند که آبگیری این سدّ به‏ تأخیر افتد تا هم حفاری‏هایی لازم در تنگه‏ی بلاغی انجام شود و هم با چاره‏اندیشی علمی،از رطوبت رسیدن به بناهای باستانی‏ پیش‏گیری شود.